



قصه‌ی چنار

زیر نور آفتاب
یک چنار مهربان
برگ برگ می‌نوشت
چند شعر و داستان

با صدای های و هو
باد، شادمان رسید
هر چه برگ سبز و زرد
روی شاخه بود، چید

چند برگ سبز را
باد ریخت توی آب
قصه‌های تازه‌ای
خواند چشمه وقت خواب

ماند لای سنگ‌ها
برگ زرد کوچکی
گاز زد به گوشه‌اش
بچه کفشدوزکی

برگ آخر درخت
سهم یک کلاغ شد
آن چنار مهربان
قصه‌گوی باغ شد

• فاطمه غلامی

سرفصل آشنایی

عطر پاییز می‌وزد انگار
شاخه‌ها را کسی تکان داده
دفتر مشقشان پر از مهر است
باد آن را به ما نشان داده

هر نسیمی که می‌رسد از راه
صحبت از درس‌های نو دارد
لحظه‌هایی که برگ می‌بارد
قد یک مزرعه درو دارد

روزها را دویده‌ام با شوق
تا به باران رسیده‌ام بی‌تاب
مهر سرفصل آشنایی ماست
من به شوق تو می‌پریم از خواب

دفترم خیس و خواب‌هایم سبز
فصل کیف و کتاب در راه است
برگ‌هایش چه خشک و نارنجی است!
روزهایش چه قدر کوتاه است!

• اکرم السادات هاشمی پور

مهمان خانه‌ی حضرت

برای شهادت امام رضا(ع)

ما همه مهمان آقاییم
من، کبوترها و آهوها
آب سقاخانه شیرین است
چشمه‌ای جاری‌ست در اینجا

کوه‌ها، دشت و بیابان‌ها
عشق ما را با خودش آورد
عشق، مغناطیس خوبی داشت
رودها را وصل دریا کرد

باز هم در صحن پیچیده
بوی مهمان خانه‌ی حضرت
عاشق این صحن زیبایم
عاشق این سفره و دعوت

• منیره هاشمی

بوی نم باران

با شال نارنجی
آمد قدم زد در تمام شهر
یک سطل رنگ زرد
پاشید بر دیوار و بام شهر
آورد با خود
بوی نم باران و بوی خاک
عطر هوایی پر تقالی
به به از این ترکیب دلخواه
این آب و رنگ و عطر عالی

• طیبه شامانی (طناز)

• تصویرگر: شیوا ضیائی